

محسن رنایی

دموکراسی ریشه در خانواده دارد. خانواده دیکتاتور جامعه دیکتاتور می‌پروراند. بخش اعظم خانواده های ایرانی تا پیش از این دیکتاتور بوده‌اند و هم‌نشوی در این خانواده‌ها معنا ندارد. عموماً پدرسالار و یا اگر مادر به دلایل مختلف، موقعیت اجتماعی و یا شرایط شخصی ویژه‌ای دارد، مادرسالار است. در این خانواده بازی دموکراسی شکل نمی‌گیرد

گذار به دموکراسی در ایران امروز

محسن رنایی، February 28, 2020

گفت وگویی محسن رنایی با ماهنامه ایران فردا شماره ۵۴ (آبان ۱۳۹۸)

ایران فردا: متشکرم از زمانی که در اختیار بنده قرار دادید. تعریف کلی شما از گذار به دموکراسی چیست؟

رنایی: دموکراسی نقطه ای نیست که ما به آن برسیم، دموکراسی یک فرایند است. بنابراین همین که شاخص نشان دهد ما در مسیر هستیم و فرایند چراغش روشن است کفایت می‌کند. در این راستا باید به چند نکته توجه کنیم: نکته اول اینکه، کشورها در موقعیت تاریخی خود میزان بلوغشان متفاوت است. ویژگی و سرعت گذار به دموکراسی بستگی به این دارد که یک ملت کجای تاریخ ایستاده است. ممکن است برای ملتی در گذار به دموکراسی فعالیت احزاب لازم باشد اما برای ملت دیگری لازم نباشد. پس دموکراسی را باید یک افق ببینیم و نه یک وضعیت، اگر ردگیری ما به سمت افق باشد می‌توانیم بگوییم که در حال پیش رفتن در مسیر دموکراسی هستیم.

نکته دوم اینکه دموکراسی را نباید محدود به سازوکار رای دهی کنیم و باید همه نقاط صوری و واقعی و محتوایی را درسنجش آن نظر بگیریم. مثلاً اگر جامعه ای صبورتر شود و بپذیرد که بر علیه حزب مخالفش که رای آورده، شورش نکنند نشان از حرکت به سوی دموکراسی است. دموکراسی در جامعه ای به وقوع می‌پیوندد که مردم اش رواداری را در ذهن و مدارا را در رفتار دارند. مهارت شنیدن و عقب نشینی و عذرخواهی دارند. در جوامع سنتی مهارت عقب نشینی وجود ندارد اما در جامعه مدرن، سنت صفر و یکی وجود ندارد و سنتها نسبی اند بنابراین می‌توان هر جا که هزینه پافشاری، بالا است عقب نشینی کرد. مثلاً اگر در جامعه ای مهارت عقب نشینی شکل بگیرد به این معنی است که آن جامعه دارد به سمت دموکراسی می‌رود. مثلاً دو کشور را در نظر بگیرید. در کشور الف وقتی مردم شورش می‌کنند و پلیس آنها را با باتون می‌زند، آنها فرار می‌کنند و پراکنده می‌شوند. در کشور ب وقتی مردم شورش می‌کنند و پلیس آنها را می‌زند، آنها هم چاقو یا اسلحه در می‌آورند و به پلیس حمله می‌کنند. روشن است که کشور الف کشور دموکرات تری است تا کشور ب چون مردمش مهارت عقب نشینی را آموخته اند. چون مهارت عقب نشینی یعنی مهارت توقف خشونت. بنابراین شاخص های حرکت به سمت دموکراسی شاخص های کیفی بسیار متنوع و متفاوت است، بسته به اینکه جامعه در کجای مسیر تکامل تاریخی خودش قرار دارد می‌توان شاخص های متفاوتی معرفی کرد.

مثلاً با یک نگاه می‌توان گذار از قاجار به پهلوی یا گذار از پهلوی اول به پهلوی دوم را یک گذار دموکراتیک دانست. البته در پهلوی دوم قبل و پس از کودتای ۲۸ مرداد، متفاوت است و ما بعد از کودتا در گذار به دموکراسی عقب نشینی کردیم.

گذار یک دوره محدود نیست و مسیری طولانی است. یک جامعه ممکن است ۳۰ ساله گذار کند و دیگری ۱۰۰ ساله. طول گذار بستگی به موقعیت تاریخی آن جامعه دارد و اینکه چه زمانی شروع کرده است. حتی می‌تواند اینقدر طولانی باشد که شما احساس گذار را از دست بدهید و حس کنید که جامعه در یک نقطه مانده است. مانند زمان فعلی که بخش بزرگی از جامعه ما فکر می‌کنند ما در بن بست اقتدارگرایی گرفتار شده ایم در حالی که من یکی از سریع ترین دوران های گذار به دموکراسی را در حال حاضر میبینم که در ادامه به جزییاتش می‌پردازم.

گذار به دموکراسی فقط بر اساس نظام رای دهی نیست. در بسیاری از جوامع حزب و نظام رای گیری وجود دارد اما پشت سر آن تحولات اجتماعی لازم برای گذار شکل نگرفته است. مثلاً در دهه بیست شمسی احزاب فراوانی شکل گرفتند، اما در گذار به دموکراسی نقش موثر و مفیدی ایفا نکردند و حتی با تلاش برای قلع و قمع رقبای، موجب پس روی دموکراسی شدند. با وجود آنکه در دهه ۲۰ احزاب بسیاری وجود داشتند و مطبوعات آزادتر بودند، باز من معتقدم در دهه ۴۰ شمسی وضعیت برای گذار به دموکراسی بهتر بود. گرچه محمدرضا شاه اقتدارگرا بود و با فروش نفت رجز خوانی می‌کرد و می‌خواست همه چیز را در انحصار خود درآورد اما تحولاتی که زیر پوست جامعه رخ می‌داد چیز دیگری می‌گفت. مثلاً پای زنان به دانشگاه باز شده بود و بعد با تشکیل سپاه بهداشت و سپاه دانش مشارکت زنان افزایش پیدا کرده بود. باز در این دهه با وجود آنکه احزاب رسمی کمی وجود داشتند و بیشتر گروه های سیاسی، فعالیت شان زیرزمینی بود و ساواک قدرت گرفته بود اما باز دهه ۴۰ نسبت به دهه ۲۰ دهه دموکرات تری بود. دهه ۲۰ شاهد غوغای احزابی بود که توان گفتگو و شنیدن همدیگر را نداشتند و فقط نعره می‌زدند و می‌خواستند خودشان قدرت را به دست بگیرند و اکثراً پس از گرفتن قدرت به یک دیکتاتور تبدیل میشدند، دیکتاتورهایی در لباس دموکراسی خواهی! احزابی که در این مقطع فعالیت می‌کردند دیگر احزاب را تخریب می‌کردند اتهام می‌زدند و اگر بر سرکار می‌آمدند رقبای را قلع و قمع میکردند، فرقی نمی‌کند از حزب توده تا جبهه ملی مرحوم مصدق. تازه جبهه ملی که بهترین شان بود زمانی که سرکار آمد آنقدر اقتدار گرا بود که تحمل شاه را هم نداشت و مجلس را منحل کرد. با اینکه می‌خواست خدمت کند و با ملی کردن نفت به منافع ملی کمک کند. با یک روش غیردموکراتیک حتی اگر منافع ملی را هم تضمین کنید پایدار نخواهد بود و کوتاه مدت است. مصدق حتماً باید درباره ملی کردن نفت با شاه گفتگو و مفاهمه میکرد و به شاه می‌باوراند که او میخواهد نفت را به نام شاه ملی کند و نه به نام خودش و سعی می‌کرد حمایت و همکاری شاه را جلب کند. باید می‌گفت که چه کنیم که نفت به نام تو ملی شود و باشاه وارد گفت وگو می‌شد. شاه جوان ناآزموده و تحصیل کرده غرب بود که بسیار آمادگی داشت در بازی های دموکراتیک شرکت کند. اما بازیگران دهه ۲۰ که همگی مدعی بودند که دموکرات هستند کاری کردند که شاه از بازی دموکراتیک اخراج شد و او هم با یک قدرت خارجی هماهنگ شد و به عبارتی با زور فدراسیون به بازی برگشت. شاه قبل از کودتا حاضر بود به عنوان یک بازیگر در کنار بقیه بازی کند، ولی با هیاهو اخراج شد و او را سوق دادند به سمت دیکتاتوری. این یعنی بازیگران دهه ۲۰ روح دموکراسی درونشان و در رفتارشان جریان نداشت و دموکراسی را در هیاهو و به خیابان رفتن و تظاهرات کردن می‌دیدند؛ دموکراسی را در تعداد روزنامه هایی می‌دیدند که فقط به هم فحاشی می‌کردند و اتهام می‌زدند.

از مهمترین ویژگی های افراد دموکراتیک، توان دیالوگ و مهارت عقب نشینی است. در غرب کار مهم احزاب همین است. مهارت گفتگو و عقب نشینی، مهارت صبر و عذر خواهی. احزاب، دانشگاهی برای تربیت سیاست مدار با این ویژگی ها هستند. اینها مهارت های دموکراتیک است، نه اینکه بیاییم در خیابان جلو مجلس و بگوییم مجلس اینجا است که مردم هستند و با این حرف مجلس را بی اعتبار کنیم. با بی اعتبار کردن مجلس اصل بازی دموکراتیک را به هم می‌زنیم. با این نگاه دهه ۲۰ دهه گذار به دموکراسی نبود و دهه دیکتاتوری بود. دهه ای که به کودتا انجامید. اگر احزاب در این دهه گفتگو بلد بودند نباید کاری میکردند که به کودتا بیانجامد. باید با مذاکره مسیر دموکراسی را باز می‌کردند، اما رقابت مخرب احزاب و اقتدارگرایی شان به جایی انجامید که یک راه حل ماند آن هم کودتا بود. حتی اگر حزبی وجود نداشته باشد، قدرت تحمل مخالف و کوتاه آمدن در مقابلش

و مهارت گفتگو با دشمن نشان می دهد که یک سیستم ظرفیت دموکراسی دارد. با این نگاه دهه 50 از دهه 40 هم دموکرات تر است. و باز بر همین اساس امروز یکی از بهترین زمان ها برای گذار به دموکراسی است. به نظر من از تحولات سال 88 به بعد ما در حال طی کردن یکی از بهترین دورانی گذار به دموکراسی هستیم. دموکراسی وقتی رخ می دهد که انفرادها و هویت های منفرد در جامعه حضور و نقش داشته باشند، نه احزاب و ایدئولوژی ها و مقامات سیاسی و رهبران کاریزما و یا گروه های شورشی. در جامعه دموکرات تک افراد، شخصیت منفرد، نگاه و ایدئولوژی و انتظارات خاص خود، و مهارت های یاد را دارا هستند. و دقیقا الان جامعه ما در دوره ای است که انفرادها و هویت های منفرد دارد شکل می گیرد و هرکس احساس می کند به اندازه یک حزب یا یک رهبر سیاسی و یا حتی کل حکومت، قدرت دارد.

ایران فردا: به نظر میرسد تعریفی که از دموکراسی دارید با تعاریفی که عموما از آن مطرح می شود کمی متفاوت است.

رئالی: بله، اگر بخواهیم دسته بندی کنیم چند شاخص عمده وجود دارد که به معنی رسیدن به دموکراسی نیست اما نشان می دهد ما در مسیر هستیم. در تعریف از دموکراسی یکسری شاخص های کلاسیک داریم: اول، قانون اساسی شفاف وجود داشته باشد و دولت مدرن مستقر باشد یعنی حتی اگر دولت اقتدار گرا باشد در چارچوب قانون سرکار آمده باشد؛ دوم، تفکیک قوا وجود داشته باشد؛ سوم، رابطه شهروندان و حکومت تعریف شده باشد؛ چهارم، گردش قدرت وجود داشته باشد. توجه داشته باشیم که این گردش قدرت تنها یکی از ابزارهای انتخابات است و می تواند انتخابات نباشد، به عبارت دیگر انتخابات معیار دموکراسی نیست و تنها یکی از ابزارهایی است که ما گردش قدرت را ساماندهی می کنیم، می توان ابزارهای دیگری برای گردش قوا طراحی کرد مثلا به نوبت یا بر اساس شیروخط یا بر اساس، یا بر اساس یک سری ضوابط حرفه ای و تخصصی. و شاخص پنجم این که احزاب، حضور فعال داشته باشند و خودشان به قواعد دموکراسی ملزم باشند. ششم، مطبوعات آزاد وجود داشته باشد و البته برخی قواعد فرعی دیگر.

اما اگر همه اینها باشد ولی ذهن ها دموکرات نباشد فایده ندارد. اینها ابزارهای دموکراسی اند که اگر دست آدمهای غیر دموکراتیک باشد بی فایده است. در ایران، هم قبل از انقلاب و هم بعد از انقلاب اینگونه بوده است یعنی ابزارها و روش ها تا حدودی دموکراتیک بودند اما آدم ها دموکرات نبودند و بنابراین روح دموکراسی حاکم نبود. دموکراسی یعنی تحولاتی که ابتدا در ذهن افراد رخ می دهد و بعد به فرهنگ، رفتار و در نهایت به نهادها منتقل می شود. این رابطه، البته دوطرفه است. نکته مهم این جا است که اگر تحول از نهادها شروع بشود و به رفتار و فرهنگ و ذهن مردم منتقل نشود دموکراسی رخ نمی دهد. به عبارت دیگر ما از تحول اذهان به دموکراسی خواهیم رسید اما برعکس لزوما می تواند درست نباشد. داستان ما از زمان مشروطه همواره همین بوده است. ابتدا قانون اساسی و نهادها را تغییر می دادیم و آنها را تا حدودی دموکراتیک می کردیم اما این تغییر و به فرهنگ و ذهن ها منتقل نمی شد و بنابراین به تدریج همان نهادهای دموکراسی هم در خدمت دیکتاتوری قرار می گرفتند.

پس در مرحله اول تحول ذهنی و در مرحله دوم تحول در الگوهای رفتاری لازم است. باید مهارت دیالوگ یا هم شنوی داشته باشیم، هم شنوی یعنی من می آیم که تو را بشنوم و متناسب با درک ام از گفته های تو، خودم را تغییر بدهم. همشنوی (دیالوگ) با گفتگو تفاوت دارد، گفتگو یعنی من میایم که بگویم و تو را تغییر بدهم! و تو هم آمده ای که بگویی و مرا تغییر بدهی. اما در هم شنوی هر دو طرف می آیند که بشنوند و خودشان را بهبود بدهند. این ویژگی ها و الگوها نخست در اندیشه شکل می گیرد. در الگوهای رفتاری هم باید روادار باشیم. رواداری مهم ترین تحول در دموکراسی است. رواداری یعنی من مرکز عالم نیستم ممکن است حق دست دیگران باشد و من فقط بخشی از حقیقت را دارم. پس از رواداری، مدارا اتفاق می افتد، یعنی من بتوانم با آنانی که قبول ندارم و یا حتی دوستشان هم ندارم کار کنم، رواداری رفتار ذهنی و مدارا رفتار عملی است.

گام بعدی قدرت عذر خواهی در کلام و مهارت عقب نشینی در عمل است. به محض اینکه این ویژگیها در مردم رخ داد میتوان تاثیراتش را مثلا در احزاب دید. چنین مردمی، دیگر در احزاب دنبال حذف دیگری نیستند و رقابت همکارانه دارند. وقتی جامعه ای رواداری ندارد، فردی که در آن کنشگر حزبی می شود، حزبش را مرکز عالم و ایدئولوژی اش را برتر از سایر ایدئولوژی ها می داند. و البته تحول فکری و رفتاری به حوزه سیاست و اقتصاد منتقل می شود. مثلا در حوزه اقتصاد این توانایی ها باعث می شود افراد بتوانند شرکت سهامی و بنگاه های بزرگ شراکتی تاسیس کنند. شرکت سهامی نمونه ای از دموکراسی است، شرکت سهامی معادل اقتصادی حزب است در سیاست. پس این که در یک کشور شرکت سهامی خیلی بزرگ شکل نمی گیرد و اکثر شرکت ها کوچک و خانوادگی هستند، نشانه این است که آن جامعه هنوز دموکرات نشده است. دقت کنید که در ایران بیش از ۹۵ درصد بنگاهها و شرکت های ثبت شده، کوچک مقیاس و خانوادگی هستند.

ایران فردا: این ویژگیها در جامعه ای مانند ایران چگونه به وجود می آیند؟

رئالی: دموکراسی ریشه در خانواده دارد. خانواده دیکتاتور جامعه دیکتاتور می پروراند. بخش اعظم خانواده های ایرانی تا پیش از این دیکتاتور بوده اند و هم شنوی در این خانواده ها معنا ندارد. عموما پدرسالار و یا اگر مادر به دلایل مختلف، موقعیت اجتماعی و یا شرایط شخصی ویژه ای دارد، مادرسالار است. در این خانواده بازی دموکراسی شکل نمی گیرد.

اما من معتقدم تحول در حال رخ دادن است. جامعه از دو مسیر دموکرات میشود: مسیر اول تربیت کودک در خانواده و مسیر دوم ویران کردن منابع اقتدار.

ایران فردا: آموزش و تحول والد ها بسیار کند است و تقریبا این راه در کوتاه مدت بسته است، یعنی پدران و مادرانی که خودشان در خانواده ای دیکتاتور بزرگ شده اند طبیعی است که نتوانند فرزندان دموکرات تربیت کنند. در مورد راه دوم چه باید کرد؟

رئالی: بله، تغییر والدها ممکن است سال ها و چندین نسل طول بکشد. راه دوم یعنی راهی که در آن منابع اقتدار ویران شود راه نزدیک تری است. در این راه مهمترین تحول دموکراتیک این است که تحولات ساختاری رخ بدهد به گونه ای که منابع اقتدار در خانواده، در جامعه و در حکومت از انحصار خارج شود و هم وزن شوند و توزیع اقتدار عادلانه تر بشود. دموکراسی زمانی واقعا محقق می شود که همه بازیگران سهم نسبی اقتدار مناسبی داشته باشند.

ایران فردا: حالا آیا شما معتقدید که در حال حاضر منابع اقتدار در خانواده، در جامعه و در حکومت تضعیف و از انحصار خارج شده است؟

رئالی: بله یا تضعیف شده اند یا در حال تضعیف شدن هستند. ببینید به طور کلی گروه های مرجع اجتماعی شامل گروه های مرجع سنتی و دینی، فکری، علمی و تخصصی، کنشگران مدنی و سرمایه های نمادین هستند. این گروه های مرجع هستند که منابع اقتدار اجتماعی را می سازند. ادعای من این است که بعد از انقلاب همه منابع اقتدار در خانواده و جامعه و حکومت دستخوش تغییر شده و در حال تکتیر شدن، تضعیف شدن و شکسته شدن است.

در خانواده منابع اقتدار، شامل قدرت فیزیکی، پول و سنت ها است یعنی این سه منبع به اعضای خانواده اقتدار می دهند. مثلا سرپرست خانواده از طریق اعمال خشونت (قدرت فیزیکی) و یا کنترل منبع مالی و یا با استفاده از سنت و قانون اقتدار خودش را مستقر میکنند.

در حوزه حکومت اصلی ترین منشا اقتدار، همان قانون است که به حکومت انحصار اعمال خشونت را می دهد. این انحصار خشونت است به قانون، تضمین اجرا یا اقتدار می دهد. همچنین منبع قدرت اقتصادی یعنی ناشی از چهل سال تورم دو رقمی باعث شده است که مردها افکار سنتی خود را تعدیل کنند و حساسیت شان را نسبت به تحصیل و اشتغال زنان کاهش بدهند و راه برای زنان برای ورود به دانشگاه و به بازار کار و کسب درآمد بازتر شده است. با مشارکت زنان در تامین منابع مالی خانواده، انحصار اقتصادی پدر در خانواده شکسته شده است. هنجارهای سنتی و مذهبی هم به دلیل گسترش فناوریهای ارتباطی و اطلاعاتی و تنوعی که جامعه مدرن ایران پیدا کرده است و باسواد شدن بخش اعظم جامعه، تضعیف شده است.

همچنین به علت عملکرد نامناسب برخی از روحانیان، اعتبار روحانیت و به تبع آن اعتبار مرجعیت دینی کاهش پیدا کرده و مراجع موقعیت سابق را ندارند، بخش بزرگی از مردم اصولاً دیگر تقلید نمی‌کنند و ارتباطی با مراجع ندارند و به شکل عادی و عرفی رفتار دینی دارند، همه اینها مراجع و هنجارهای سنتی را تضعیف کرده است. بنابراین یکی از مراجع اقتدار که نهادهای دینی بوده اند نیز اکنون اقتدارشان شدیداً کاسته شده است.

بنابراین ما در این 40 سال از یک سو با روند کاهش اقتدار در خانواده روبه روییم. این مهمترین زمینه گسترش دموکراسی یعنی تمرین دموکراسی در خانواده است. دموکراسی با برابری رای ها (حق رای برابر) آغاز می‌شود و در خانواده عموماً برابری رای وجود نداشته است. امروزه در خانواده حتی کودکان حق رای دارند و گاهی حق وتو دارند و این مهمترین گام دموکراسی است، چون دموکراسی حقیقی تنها با گفتن "یک فرد، یک رای" رخ نمی‌دهد. البته که داشتن رای و برابری حقوق برای هر فرد، گام اول دموکراسی است اما حقیقت دموکراسی این است که اقتدارها به هم نزدیک و برابر شوند.

در حوزه اجتماع هم منابع اقتدار مذهبی به دلایلی که گفتیم تضعیف شده اند و گروه های مرجع مذهبی سابق را ندارند و قدرت تحمیل اقتدار را از دست دادند. منابع مرجعیت سنتی اقتدار مثل فرهنگ، آداب و رسوم و گروه های مرجع سنتی مثل روسای قباایل و شیوخ محلات و .. با گسترش جامعه مدرن جایگاه خودشان را از دست داده اند، گسترش رسانه ها هم به این از دست رفتن اقتدار سنتی کمک کرده است.

مرجعیت گروه های علمی، فکری و تخصصی هم به دلایل مختلفی تضعیف شده است. ورود موجی از فارغ التحصیلان در همه حوزه ها به جامعه باعث شده است که تعداد نخبگان هر حوزه فراوان شود و با ورود هر نخبه ای قدرت نخبگان دیگر کاهش پیدا می‌کند؛ بنابراین مرجعیت تخصصی و علمی که سابق بر این به تعداد کمی محدود می‌شد امروز در حال شکسته شدن است. حتی نهادهای علمی هم به علت وجود نهادهای رقیب قدرت خود را از دست دادند و فراوانی دانشگاه ها مرجعیت آنها را کاهش داده و دیگر مرجعیت سابق در سطح اجتماعی را ندارند.

اما در مورد گروه چهارم یعنی سرمایه های نمادین و گروه های مرجع کنشگر مدنی هم، کاری که جمهوری اسلامی کرده این بوده که در هیچ زمینه ای اجازه نداده چهره های برجسته دارای قدرت اجتماعی و سیاسی شوند و مانع بروز و شکل گیری سرمایه های نمادین شده است. قدرت مراجع تقلید که بخشی از آن توسط جامعه تضعیف شده بود، بخش دیگرش توسط حکومت تضعیف شده است. در جامعه امروز ما دیگر قدرت کاریزماتیک وجود ندارد و افراد کاریزما نداریم یا بسیار محدودند؛ در حالی که در گذشته دهها کاریزمای ملی و صدها کاریزمای محلی، قومی و منطقه ای قابل شناسایی بودند. یکی از عوامل از دست رفتن این کاریزماها، در وهله اول برخورد حکومت و اجازه ندادن به قدرت گیری افراد در هر حوزه ای است، و سپس افزایش دانش عمومی و تخصصی است که موجب شده کسی به راحتی نتواند خودش را مرجع معرفی کند و دیگر حتی مراجع تقلید هم نمی‌توانند با یک حکم موجی در جامعه ایجاد کنند و در سایر حوزه ها هم قدرت مراجع و اشخاص نمادین و کاریزما از بین رفته است. اگر هم شخصیت کاریزمایی وجود دارد به دلیل کاریزمای باقی مانده از دوران انقلاب است یا کاریزمای شکل گرفته در نسل قبلی است. اگر این کاریزماها با مرگ طبیعی از صحنه بازی کنار بروند جامعه دیگر شخصیت کاریزما ندارد و هیچ قدرت باز دارنده ای که دارای اقتدار انحصاری باشد وجود نخواهد داشت و بنابراین جامعه در همه حوزه ها می‌تواند بدون برخوردن به مانع کاریزماها، دست به اصلاحات بزند؛ و دموکراسی چیزی نیست جز امکان اصلاح مستمر.

بسیاری از موانع در گذار به دموکراسی ناشی از افراد دارای قدرت کاریزماتیک بوده است. حذف این کاریزماها یعنی شروع تحول در کنشگران مدنی. یعنی زمانی که افراد کاریزما قدرت شخصی شان را از دست می‌دهند، گروه های کنشگر مدنی که متکی به فرد نیستند به تدریج جای کنشگران مدنی فردی و کاریزماتیک و سنتی را میگیرند و تکتک اجتماعی پدید می‌آید. امروزه «شبکه» قدرت دارد و «قدرت شبکه» یعنی قدرت فرد و دموکراسی واقعی در شبکه شکل می‌گیرد. بنابراین در سطح اجتماعی هم اقتدارها در حال فرو ریزی است و کسی انحصار اقتدار ندارد که بتواند مانع فرایندهای دموکراتیک و برابری حقوق شود. تضعیف و تکتیک منابع اقتدار در سطح جامعه همان دموکراسی واقعی است که به معنی هم وزنی افراد جامعه است. و این در جامعه ما در حال رخ دادن است، یعنی دیگر نظر یا رای یک فرد خاص نمی‌تواند پویای های اجتماعی را در هم بکوبد.

البته سرمایه های نمادین وجود دارند و تفاوتشان با افراد کاریزماتیک این است که ما به سرمایه های نمادین احترام میگذاریم و افتخار می‌کنیم و نیز به آنها احتیاج داریم، اما کاریزماها غیر از احترام و افتخار، برای ما مقدس هم هستند. ما ممکن است دست کاریزماها را ببوسیم اما با وجود احترام و افتخار، دست سرمایه های نمادین مانند استاد شجریان را نمی‌بوسیم و در موقع لزوم می‌توانیم او را نقد بکنیم. پس سرمایه های نمادین در سطح جامعه باقی می‌مانند اما آنچنان قدرت ندارند که بتوانند مانع تحول شوند. در حوزه حکومت گرچه اقتدار قانون و نیروی نظامی همچنان باقی است اما مطلقیت گذشته خود را به چند علت از دست داده است. اول، حضور رسانه ها و فناوری اطلاعات و دوم، افزایش آگاهی جامعه به علت تحصیل کردگی بخش زیادی از جامعه. یعنی مانند گذشته نیروهای قانونی و نظامی نمی‌توانند به هر نحوی عمل کنند و توسط شبکه های اجتماعی دیده می‌شوند و نظارت می‌شوند. پس اقتدار فراقانونی نیروهایی که دارای انحصار قدرت هستند به سرعت در حال فروریزی است. اعمال اقتدار در حوزه قانون و دموکراسی جز این نیست که هیچ خشونتی اعمال نشود جز در چاقوب قانون.

از سوی دیگر سهم منبع اقتصادی دولت در ایران که نفت بوده در حال کاهش است و دولت دیگر با دست باز نمی‌تواند در هر حوزه ای که خواست پول پخش کند و اقتدار بازآفرینی کند و ناچار است دست اش را به سوی بخش خصوصی دراز کند. در گذشته دولت هر پروژه ای که می‌خواست و به هر نحوی اجرا می‌کرد اما امروز بدون مشارکت بخش خصوصی نمی‌تواند پروژه اجرا کند و اقتدار اقتصادی حکومت از بین رفته است.

پس میبینیم که در همه حوزه ها ام از خانواده، جامعه و حکومت، منابع اقتدار در حال تضعیف است و هیچ سازوکاری بهتر از این یعنی هم ارز شدن گروه های مختلف در جامعه نمی‌تواند به بسط دموکراسی کمک کند. بنابراین دموکراسی واقعی همین است که اکنون در جامعه ما در حال رخ دادن است. جامعه ما همانگونه که در انقلاب مشروطه به شکل صوری به حکومت قانون دست یافت ولی دیکتاتوری همچنان وجود داشت پس از انقلاب اسلامی هم ما به شکل صوری مطابق قانون اساسی دارای نظام دموکراتیک و انتخاباتی شدیم ولی همچنان دموکراسی واقعی نبود. به عبارت دیگر از سمت گروه های مرجع و اقتدارهای که آن زمان حضور داشت در نحوه ورود دموکراسی اعمال نفوذ شد و یک دموکراسی صوری معوج وارد قانون اساسی شد. در عمل هم این دموکراسی به شکل ناهنجاری اجرا شد. اما امروز چون اقتدارها در همه حوزه ها در حال فرو ریختن است بستر جامعه برای حرکت به سمت دموکراسی واقعی آماده تر است؛ گرچه هنوز ساختار قانونی اجازه نمی‌دهد که این دموکراسی تکثیر شده در بطن جامعه در حوزه سیاست منعکس شود و همان قانون معوج مصوب شده، اجازه نمی‌دهد تا افرادها بتوانند دموکراسی را از سطح انتخابات به سطوح تصمیم گیری سیاسی منتقل بکنند، اما دست کم در جامعه، منابع اقتدارآفرین از دست رفته اند و جامعه مهیا است برای یک بازی دموکراتیک. این وضعیت تا زمانی ادامه دارد که جامعه بیشتر قدرت بگیرد و به نحوی حکومت را وادار کند تا با اصلاح قانون و دموکراتیک کردن قانون اساسی ماهیت دموکراتیک خودش را وارد نظام سیاسی بکند.

آنچه در سالهای پس از انقلاب در جامعه ما اتفاق افتاده یک تحول دموکراتیک طبیعی و درونی بوده است این در حالی است که فعالین سیاسی ما چون می‌بینند که این دموکراسی در سطوح سیاسی رخ نمی‌دهد گمان می‌کنند که جامعه ما به سمت دموکراسی حرکت نکرده ولی جامعه ما در عمق در حال دموکراتیک شدن بوده است. شاید جامعه ما به شکل صوری در این 40 سال به سمت دموکراسی حرکت نکرده اما به شکل ماهیتی و حقیقی به سمت دموکرات شدن در حرکت بوده است.

ایران فردا: و به عنوان آخرین سوال، تحولات اقتصادی در ایران پس از انقلاب را تا چه اندازه در روند گذار به دموکراسی موثر می دانید؟

رئانی: هرچه دولت ها قدرت مداخله شان در اقتصاد کاهش پیدا کند زمینه های دموکراسی تقویت می شود. واگذاری قدرت به نیروهای بازار یک تحول دموکراتیک است. در اکثر کشورهای دموکراتیک مبینیم که آزادی اقتصادی شرط لازم برای آزادی سیاسی بوده است اما برعکس آن صادق نیست.

ما بعد از انقلاب با چند روند همزمان مواجه شدیم: اول، گسترش طبقه متوسط که در سالهای بعد از جنگ با سرعت بسیار زیاد رخ داد و البته در 10 سال اخیر این طبقه تحت فشار قرار گرفته و تا حدودی لاغر شده است. وجود طبقه متوسط زمینه ی لازم برای گسترش دموکراسی است. اگر قدرت را به صحنه بازی ماهی ها در دریا تشبیه کنیم، با گسترش طبقه متوسط، دلفین ها تکثیر میشوند، یعنی نهادهای مدنی و نهادهای کوچک مقیاس قدرت مانور پیدا میکنند. طبقه متوسط می تواند بازار سازی کند یا آن را تحت تاثیر قرار دهد و همین قدرت اقتصادی زمینه کسب قدرت سیاسی را هم فراهم می کند. اما تحولی که در سالهای اخیر رخ داده شکاف شدید ثروت بوده و این باعث شده که نهنگ هایی هم به وجود بیایند یعنی پیدایش قدرت های اقتصادی کلان در بخش خصوصی. بخشی از این موضوع می تواند ناشی از فساد، بخشی ناشی از رانت ها، بخشی ناشی از ناکارآمدی نظام اداری و نظایر این است. نتیجه اش پدیداری نهنگ هایی در حوزه اقتصادی است و این نهنگ ها می توانند هم آوردی بکنند با قدرت حکومت. بنابراین اگر تا 10 سال پیش طبقه متوسط در حال گسترش بود، با شکاف طبقاتی که ایجاد شده ما شاهد غول های اقتصادی در بخش خصوصی هستیم و این به معنی تفویض اختیار از سوی حکومت به جامعه است که قدرت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی می آفریند. از آن گذشته گسترش طبقه متوسط اقتصادی و افزایش درآمد طیف گسترده ای از جامعه بعد از جنگ به جامعه این امکان را داد که نظام آموزشی به روستاها هم گسترش پیدا کند و روستاییان هم بتوانند فرزندان شان را به دانشگاه بفرستند. این موجب گسترش طبقه متوسط فرهنگی و اجتماعی می شود، بنابراین افزایش قدرت خرید طبقه متوسط به گسترش حجم طبقه متوسط فرهنگی می انجامد، در نتیجه نهادهای فرهنگی بیشتری تشکیل میدهد و در بزنگاه های تاریخی قدرت مدنی بالاتری برای مقابله با دست اندازی و انحصارگرایی های حکومت خواهد داشت. بنابراین از هر منظر که نگاه کنیم تحولات اقتصادی زمینه ساز بسط حقیقی دموکراسی در ایران بوده است.